

برخوردی به پیام فرهیختگان شرمگین

برانگیزنده-ی این نوشتار نامه-ی سرگشاده-ایست که فرهیختگان ایرانی، در بهمن ۱۳۸۷، به جامعه-ی بهایی نوشته-اند: << ما شرمگینیم! یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیسیت! >>

(نامه در پایان این نوشتار درج شده است)

شرمندگی-ی این فرهیختگان به من آموخت: که خاموشی در برابر کژروی شرم آور است. زیرا خاموشی کژرونده را گستاختر می‌کند.

به همراه ستایش از کردار این فرهیختگان، که به راه جوانمردی روی آورده-اند، اندکی به پیام آنها برخورد می‌کنم. در این برخورد، از دیدگاهی آزاد، هسته-ی پندار این روشنفکران را شکافته و آهنگ نوای آنها را با ساز دیگری می‌نوازم.

اگر سخن به سوی "شما" رانده می‌شود، بی‌گمان، نیش آن شما را نشانه نرفته است.

در راستکاری نیاز است که با آزادگان بی‌پرده سخن گفت و از این گستاخی پوزش می‌خواهم.

گرچه این پیام از راه نیک اندیشی سروده شده ولی بوی خامی و کژپنداری از آن بسیار بلند است. این نامه، که بازتاب خرد و آزمون‌های خود "شما" نیست، رونوشتی است ناآزموده که از کردار بیگانگان برداشت شده است.

پیام "شما" << به جامعه-ی بهایی >> نوشته شده است.

اگر "شما" انسان را آزاد می‌پنداشتید پس می‌دانستید که بهاییان هم انسان و آنها هم آزاد هستند و جامعه-ی بهاییان صاحب یا برده دار آنها نیست. در شریعت اسلام، که "شما" از همان روزنه به بهاییان نگریسته-اید، انسان مخلوق و عبد الله است. بدین گونه، در این شریعت، انسان هم برده است او هم، مانند شتر یا گوسفند، بخشی از دارایی کسی یا قبیله-ای شمرده می‌شود. این است که در اسلام آدمکشی در راه الله عبادت ولی خودسرانه کشتن جرم است. مجازات کشتن خودسرانه: گرفتن جان قاتل یا پرداخت بهای چند شتر است.

از همین دیدگاه تنگ و تاریک است که اسلامفروشی می‌گویند: بخشید ولی فراموش نکنید.

این در اسلام "شما" است که آزاد را به جای آزاد، برده را به جای برده، زن را به جای زن می‌کشند یا دیه-ی آنها را با شماری از شتر می‌پردازند. اگر شما از کردار جانستایی و انسان ستیزی ننگ دارید، این ننگ از گرامی داشت جان هرانسانی است، زشتی در ماهیت جانستایی است، بیزاری "شما" از ستمی است که بر گوهر جان انسان وارد می‌آید.

این ننگ تنها به خشم کشنده و خون کشته شده بستگی ندارد. هیچ کس حتا هیچ خدایی اجازه ندارد که به کشتن انسان فرمان دهد. جان همه-ی انسان‌ها به یکدیگر پیوند دارند. شرم و ننگ در ماهیت این کردار است.

انسان است که او آفریننده-ی قبیله، جامعه، دین، بهشت، کشور و خدایان می‌باشد. حتا بهاییان، با نگرشی که از جهان هستی دارند، آنها هم جامعه-ی خود را آفریده-اند. ولی این جامعه صاحب پیروان بهایی نیست و بهاییان هم جدا از مردم ایران و بریده از مردم جهان نیستند.

اگر "شما" در ورای تاریکخانه-ی اسلام، نگاه می‌کردید، می‌دیدید که انسان، از پدیده-های هستی، آزاد آفریده شده است.

<< یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیسیت! >>

"شما" روشنفکران چگونه می‌توانید میزان ستمکاری را با درازای زمان بسنجید. آیا سی سال سرکوب و ستم حکومت اسلامی هنوز شایسته-ی سکوت است؟ آیا، پیش از این سد و پنجاه سال سکوت، فریاد "شما" بلند بوده است؟ آیا، "شما" در دادگاهی، جنایات قاچار به ویژه جنایات محمدخان قاچار در کرمان را محکوم کرده-اید؟

آیا "شما" هرگز در جایی به ریشه‌های این کشتار پرداخته-اید؟ آیا کشتار سدها هزار ایرانی، که سنی بوده-اند، برای شما شماری نبوده است که سکوت "شما" را در هم بشکند؟

آیا "شما" تا کنون از خون انبوه دگراندیشان، که از آغاز پیدایش اسلام تا به امروز پیوسته ریخته شده است، چیزی

نشنیده-اید؟

مسلمانان، در این هزار و چهار صد سال، نه تنها زرتشتی‌ها بلکه یزیدی‌ها، خرمدینی‌ها، مگوش دینی‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و بودایی‌ها را سر بریده‌اند و "شما" حتی از این کشتارها چیزی را یادداشت نکرده‌اید.

مگر در درازای این هزار و چهار صد سال دین‌های گوناگونی بروز نکرده‌اند که مسلمانان زمین را از خون پیروان آنها رنگین ساخته‌اند. مگر دانشمندان و اندیشمندان، که دانش آنها را بیگانگان پس از قرن‌ها شناسایی کرده‌اند، به فتوای علمای اسلام تکفیر و کشته نشده‌اند که امروز مسلمانان بی شرمانه همه را از زیر خاک بیرون می‌کشند و بر آنها قبای اسلامی می‌پوشانند.

البته دوران کشتار دگراندیشان، به امر حکومت اسلامی، هنوز به یک قرن ونیم نرسیده است ولی این امامان در همین زمان کوتاه جان چندین هزار جوان ایرانی را گرفته‌اند که بیشترین آنها شیعه دوازده امامی حتی برخی سیزده و چهارده امامی بوده‌اند.

<< به نام نیکی و زیبایی، به نام انسان و به نام آزادی >>

اگر این نامه را استادانی فرهیخته گواهی نکرده بودند نیازی هم نبود که به سست مایگی-ی آن اشاره شود. ولی اکنون نمی‌توان پس‌روی-ی این شمار دانایان را، که نام و نشان درخشانی هم دارند، ندیده گرفت.

پیشرفت یک جامعه بستگی به ژرفنگری و موشکافی-ی روشنگرانی دارد که از همان مردم برخاسته‌اند.

آیا "شما" نازک بینان نمی‌دانید که مفهوم نیکی و زیبایی بستگی به بینش مردمان جامعه دارد؟ نمی‌دانید، جهاد، در عقیده-ی مسلمانان کرداری است نیک؟ نمی‌دانید از روزه-ی ایمان مسلمانان کشتار، به بندکشیدن، فروختن و غارت کردن دگراندیشان، در راه اسلام، نیکو و زیبا جلوه می‌کند؟

مگر نشنیده-اید که مسلمانان زیبایی را از تماشای سنگسار و به دارکشیدن جوانان می‌شناسند. حتی اندک مسلمانان آگاه و دانایی هم، که پدیدار شده‌اند، آنها هم تنها زشتی‌های احکام اسلام را توجیه نه محکوم کرده‌اند.

یک مسلمان اجازه ندارد که اوامر الله را ارزشیابی کند. زشتی و زیبایی در تاریکخانه-ی ایمان مفهومی ندارد. برای مسلمانان خاکساری در برابر الله، حتی در برابر گور مردگان هزارساله، زیباست.

چرا به نام انسان آغاز سخن کرده‌اید؟ مگر خود "شما" کمتر از انسان هستید؟ چرا باید "شما" همیشه خودتان را به کسی ببندید که او را بزرگتر از خود می‌پندارید؟

ارجمند بودن انسان در سرشت اوست که او به خرد آراسته است. جمشید نماد انسان است که او هیچ کس را به موبدی و ایزدی نمی‌پذیرد. چرا "شما" به نام خودتان سخن نرانید؟ کردار "شما" آئینه-ی بینش "شما" است؛ حتی در سخنان "شما"، که آنها را در زربگ پیچیده-اید، ترس هزارساله-ی شما آشکار است.

به نام آزادی؟ "شما" آزادی را در چه زمانی و در کجا دیده‌اید؟ "شما" چگونه آزادی را شناخته‌اید؟ که به نام این پدیده سخن می‌گویید. ایرانیان تا کنون آزادی را تنها در برده بودن و در برده پروردن می‌شناسند.

در این اندک تنها به اندیشه‌های ناپخته، که در سرسخن این پیام آشکار بودند، اشاره کردم. نیازی نیست به بند پیام شما برخورد کنم که ملال آور خواهد بود. ولی نیاز است که به برخی از کژفهمی‌های درون آن بپردازم.

"شما" در باورتان ماده-ی ۲، از منشور جهانی حقوق بشر، را بازگو کرده و خواستار اجرای ماده-های دیگر این منشور هم شده‌اید.

"شما" شاید همه-ی بندهای این منشور را خوانده باشید ولی از گفتار "شما" پیداست که شیر-ی ارزش‌های این منشور نجشیده-اید. زیرا "شما" به بنیاد ستمی که، از دیدگاه این منشور، بر بهاییان وارد آمده است اشاره-ای نکرده‌اید. "شما" خواستار پدیده-ای شده‌اید که، زمینه-ی ساختار آن را نمی‌شناسید، حتی بیشتر مردمان "شما" توان شناختن ارزش‌های این منشور را ندارند. زیرا در بینش آنها تاکنون چنین ارزش‌هایی را نیافته است.

پدیده-ی آزادی از فرهنگ خود مردم، نه از احکام نازل شده، برمی‌خیزد و در درازای زمان با جهان بینی-ی آنها آمیخته می‌شود. این پدیده، با رونویسی از قانون بیگانگان و داشتن آرزوی پرواز، آفریده نمی‌شود.

اکنون به بنیاد انسان ستیزی در اسلام برخورد می‌کنم تا شاید بر "شما" روشن شود: ستمی، که بر بهاییان وارد

می‌شود، برخاسته از مانده‌های خشمی است که در هزار و چهارصد سال گذشته بر ایرانیان وارد آمده است.

ماده ۱ از منشور جهانی حقوق بشر (برگردان از آلمانی)

<< همه‌ی آدمها آزاد و به شایستگی با حقوق یکسان زاییده شده‌اند. همه به خرد و وجدان آراسته هستند و بایست با منشی برادرانه با یکدیگر با برخورد کنند.>>

این ماده از حقوقی سخن می‌گوید که با انسان زاییده می‌شوند و در سرشت انسان آمیخته شده‌اند. نیازی نیست که سازمانی این حقوق را به انسان ببخشد. ولی همه‌ی دین‌ها، به ویژه دین اسلام، این حقوق را از انسان گرفته‌اند. در عقیده‌ی اسلامی، الله انسان را از خون گندیده یا آدم را از خاک خلق کرده است، انسان عبد یعنی برده‌ی الله است که او هیچ حقی بر خالق خود ندارد. این مخلوق که نادان است مجبور به اطاعت از اوامر است که بر رسول الله فرود آمده‌اند.

الله بر پدیده‌هایی، که میلیاردها سال پیش از او وجود داشته‌اند، صاحب شده و بر انسان نیز حاکم است. این عبد، که از آغاز خلقت گناهکار بوده است، باید پیوسته الله را با خواری و زاری عبادت کند تا الله به او روزی بدهد. وجدان مسلمان، از سوی والیان فقیه، گروگان گرفته شده است. مسلمان با ایمان، به امر شریعت، بستگان خود را، که آمیزشی نامشروع داشته باشند، سرمی‌برد حتی سنگسار می‌کند تا خشمش فرو ریزد و آسوده بخوابد ولی وجدان او بیدار نمی‌شود.

" شما " خواهان حقوقی شده‌اید که از هنگام زادن از ایرانیان مسلمان گرفته می‌شود و آنها نمی‌توانند به آسانی این حقوق را شناسایی کنند.

اگر اندکی به شعار " لا اله الا الله " اندیشه می‌کردید شاید می‌توانستید به تضاد " نیست خدایی به جز الله " با ارزش‌های منشور حقوق بشر پی ببرید.

الله هیچ کس، هیچ قانونی، هیچ اندیشه‌ای را، که ورائی او امر او باشد، نمی‌پذیرد. او تنها حاکم، جبار، مکار، غاضب، سختگیر و عادل است، که جهنم یکی از ابزارهای عدالت او بشمار می‌آید.

درست است، " شما " از ستمی که بر بهاییان وارد آمده است شرمگین شده‌اید ولی " شما " از پدیده‌ی ستمکاری بیزار و شرمنده نیستید. زیرا " شما " تنها کشتن را، آن هم کشتن کسان ویژه‌ای را، ستمکاری و زشت نامیده‌اید. " شما " نوشته‌اید:

<< از ابتدای شکل گیری آئین بابی و سپس بهائی در ایران، هزاران تن، تنها به دلیل این باورهای دینی خود، به تیغ تعصب و خرافه به قتل رسیده‌اند.>>

" شما "، که در میهن خود بیگانه و در دیار بیگانه هنوز بی ریشه مانده‌اید، دیگر از چه می‌ترسید؟ چرا اکنون، که شرمگین شده‌اید، باید این شرمندگی را در پشت دروغ پنهان کنید؟

آیا کشتار دگراندیشان تنها از آغاز آیین بابی برپا شده است؟

مسلمان که از ویران ساختن کشور و حتا گور نیاکان " شما " هم چشم‌پوشیده‌اند. اکنون " شما " با چه بینشی هزار و چهارصد سال جنایت خشم‌آوران را، در این زمان کوتاه، مرزبندی می‌کنید. یورش مجاهدین اسلام به ایرانیان به امر، امیرالمومنین عمر، خلیفه‌ی اسلام بوده است که آنها میلیون‌ها ایرانی را در درازای ۳۰۰ سال کشتار، حتا نشانه‌های تمدن آنها را نابود کرده‌اند. مجاهدین عرب با شمشیر اسلام در راه الله کشتار کرده‌اند نه با " تیغ تعصب و خرافه " شاید مردمان اسلامزده، در شناسایی حقوقی که با انسان زاییده می‌شوند، ناتوان و درمانده‌اند. ولی هنگام آن رسیده است که " شما " با اسلام بی تعصب و بی خرافه ای، که برآیند آن به شرمندگی‌ی " شما " خواهد افزود، آشنا بشوید. آیات زیر، که بدون تعصب و بدون خرافه بر رسول الله نازل شده‌اند، اندکی ماهیت اسلام را روشن می‌کنند و " شما " خواهید دید که این آیات با منشور جهانی حقوق بشر هیچ همخوانی ندارند.

سوره‌ی ال عمران، آیه‌ی ۰۲۸ :

مسلمان نباید دوست غیر مسلمان برگزیند، که این خواست الله نیست، مگر آنکه شر ایشان را دفع کنید.

من بر آن نیستم که "شما" را برنجاتم ولی من برآنم که رنج خود را برای "شما" بازگو کنم.

"شما" در پایان نامه-ی خود پیمان می‌گذارید:

<< ما در راه رسیدن به حقوق انسانی تصریح شده در منشور جهانی حقوق بشر در کنار شما می‌ایستیم >>.

"شما" از کجا گمان برده-اید که بهاییان بر اجرای منشور جهانی حقوق بشر پافشاری دارند؟ که آنها بخواهند با شما هم پیمان بشوند.

نگرش بهاییان در پیرامون پدیده-های هستی با همان نخستین ماده-ی منشور حقوق بشر در تضاد است. یعنی آنها به ماده-ی ۲، که "شما" آنرا در باور خود بازگو کرده-اید، نمی‌رسند.

"شما" که خود را آزادیخواه می‌پندارید پس چرا باید در کنار کسانی بایستید که خود آنها پیرو کسانی دیگر هستند؟ چرا "شما" خودتان پیشتر آزادیخواهی نمی‌شوید؟ چرا "شما" دستکم برای خودتان، حقوق یک انسان آزاد را، خواهان نیستند؟

در سرزمینی که مردمانش در برگزیدن تن‌پوش خود آزاد نیستند، در کشوری که زنان را برای تصرف به مردان می‌فروشند یا به اجاره می‌هند، در جامعه-ای که مردان دختران و زنان خود را، به گمانی، سر می‌برند؛

"شما" تنها به بخشی از انسان ستیزی اشاره می‌کنید که آن بخش هم پیش از این برای جهانیان آشکار شده است.

این منشور را با جهان بینی-ی خردمندان اروپا برای مردم پیشرفته-ی اروپا نوشته-اند نه برای کسانی که برای مردگان هزارساله جانفشانی می‌کنند.

این منشور را حقوق‌دانانی نوشته-اند که تنها مردمان کشورهای جهان خود را بشر می‌شمردند-اند و گرنه در همان زمان مردم کشورهای آسیایی و آفریقایی هنوز در زیر ستم استعمار انگلیس بوده-اند. اگر آنها مردمان مسلمان را هم بخشی از جامعه-ی بشری می‌دانستند هرگز ماده-ی ۱۸ را چنین نمی‌سرودند:

ماده ۱۸ ی منشور جهانی حقوق بشر (برگردان فارسی از زبان آلمانی):

> هر کس حق داشتن آزادی در اندیشه، وجدان و مذهب را دارد، این حق در برگیرنده‌ی آزادی در تعویض مذهب یا پیش خود می‌باشد، همچنین آزاد است که، مذهب یا بینش خود را، به تنهایی یا همراه با دیگران، همگانی یا خصوصی، از راه آموزش، کردار، عبادت و انجام آئین‌های مذهبی بنمایاند.<

آیا استادان، سازندگان منشور حقوق بشر، از تضاد احکام اسلام با این منشور بی‌خبر بوده‌اند؟

بدیهی است که آنها این احکام را می‌شناختند ولی کردار آنها نشان می‌دهد که آنها این مردم را بشر نمی‌دانسته-اند.

بر اساس ماده-ی ۱۸، از منشور جهانی-ی حقوق بشر، جهادگران اسلامی آزاد هستند که به تنهایی یا همراه با دیگران دگراندیشان را گردن بزنند. زیرا انسان ستیزی بخشی از عبادت و آیین‌های مذهبی-ی آنهاست.

(البته تا زمانی اجرای آیین‌های اسلامی حق بشر است که کشتار دگراندیشان با آرمان زورمندان جهان همسو باشد)

به هر روی کشتار دگراندیشان داغ ننگی است که، بر پیشانی جهادگران مسلمان، جاودان خواهد ماند.

من بر این باورم که کشور ایران می‌تواند بر پایه-ی خرد، دانش و فرهنگ مردم ایران سامان یابد.

من سرفرازم که هیچگاه حکومت الله یا حکومت هیچ الاهی را نپذیرفته و نخواهم پذیرفت.

من سرفرازم، ایرانی هستم، که سامان استوار اندیشه با فرهنگ کهن ایران آغاز می‌شود (از دیدگاه هگل)

من سرفرازم، که پیوسته از این فرهنگ اندیشمندان و دانشمندان مانند بیرونی، فردوسی، رازی، سینا، خیام، حافظ، مولوی و.. برآمده-اند و پسماندگی و تضاد اسلام را با خرد انسان آزاد نمایان ساخته-اند.

من سرفرازم، که از تاریکخانه-ی اسلام دلآوری جوانمرد چون باب پدیدار گشته و جهان پسماندگان اسلام را به لرزه درآورده است. او آگاهانه تقدس رسول الله، قرآن و امام زمان را در هم شکسته است.

من سرفرازم، که پیشتر با توان خردمند و رادمنش جهان، زرین تاج (ظاهره)، از فرهنگ ایران برخاسته است. او با تیزبینی مفهوم آزادی و برابر را، بر زنان و مردان اندیشه سوخته، روشن می‌سازد.

من سرفرازم، که به‌الله با هوشیاری احکام جهاد و حکومت الله را نمی‌پذیرد. او سامان کشورآرایی را وابسته به دانش و خرد انسان می‌داند. او به مردم اندرز می‌دهد که خود را از تاریکخانه‌ی شیعه دور بدارند. من سرفرازم، که به‌بایان با همه‌ی سرکوب و رنجی که از هم میهنان خود دیده‌اند هرگز از مهر خود نسبت به ایران و ایرانی نکاسته‌اند و همیشه در راه گسترش دانش، فرهنگ و تمدن در ایران پیشگام بوده‌اند. این اندک شراره‌ها نشان از فرهنگی باشکوهی است که در زیر ستم حکومت‌های اسلامزده آلوده و خاموش مانده است. در این فرهنگ حتا فریدون هم اجازه‌ی کشتن ضحاک را ندارد.

باشد که گستاخی، خردورزی، خوداندیشی و راستی، که تراوش‌های فرهنگ نوشونده‌ی ایران هستند، جایگزین ترس، ایمان، ازخودبیگانگی و دروغ، که زهرهای شریعت کهنه‌ی اسلام می‌باشند، گردند.
مردو آناهد

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

نامه سرگشاده گروهی از دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان،
روزنامه نگاران و فعالان ایرانی در سراسر جهان،
به جامعه بهایی:

ما شرمگینیم!

یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیت!

به نام نیکی و زیبایی، به نام انسان و به نام آزادی

به عنوان انسان ایرانی، از آنچه طی یک و نیم قرن گذشته در ایران، در حق شما بهاییان روا شده است، ما شرمگینیم ما بر این باوریم که هر ایرانی باید بتواند "بی هیچگونه تمایزی، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر،" و همچنین منشاء قومی یا "اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده" در منشور جهانی حقوق بشر بهره مند شود، اما بهاییان ایران از اولین روزهای ظهور آیین بهانیت، تا به امروز به خاطر باورهای دینی خود از بسیاری از حقوق انسانی محروم بوده‌اند.

بنا به شواهد و مستندات تاریخی، از ابتدای شکل‌گیری آیین بابی و سپس بهائی در ایران، هزاران تن، تنها به دلیل این باورهای دینی خود، به تیغ تعصب و خرافه به قتل رسیده‌اند. تنها در نخستین دهه میلاد این آیین، نزدیک به بیست هزار تن از وابستگان آن در شهرهای مختلف ایران به قتل رسیدند.

ما شرمگینیم از اینکه در آن دوران صدایی در مخالفت با این کشتار بربرمنشانه ثبت نشده است و

ما شرمگینیم از اینکه تا به امروز نیز صداها در محکومیت این جنایت هولناک جسته و گریخته و نارسا بوده است.

ما شرمگینیم از اینکه علاوه بر سرکوب شدید نخستین دهه‌های حضور بهاییان، در صد سال گذشته نیز، این گروه از هموطنان ما مورد حمله‌های ادواری قرار گرفته، منازل و محل کار آنها به آتش کشیده و تخریب شده و به جان و مال و ناموس آنها تجاوز شده اما جامعه روشنفکری ایران در مقابل این فاجعه خاموش مانده است.

ما شرمگینیم از اینکه طی سی سال گذشته قتل بهاییان، تنها به جرم باورهای دینی شان شکل قانونی به خود گرفته و بیش از دویست بهایی به قتل رسیده‌اند و

ما شرمگینیم از اینکه گروهی از روشنفکران فشار علیه بهاییان را تنوریزه کرده‌اند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه بسیاری از سالمندان بهایی پس از ده‌ها سال خدمت به ایران، از دریافت حقوق بازنشستگی محروم هستند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل اینکه هزاران جوان بهایی، به دلیل باورهای دینی خود و صداقت در بیان این اعتقادات، از امکان تحصیل در دانشگاه‌ها و مدارس آموزش عالی ایران محروم هستند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه کودکان بهایی به دلیل باورهای دینی والدین خود، در مدارس و معابر مورد تحقیر قرار می گیرند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل این واقعیت دردناک که در میهن ما فشار و تحقیر علیه بهاییان به طور سیستماتیک اعمال می شود، تعدادی فقط به خاطر این باور دینی در زندان به سر می برند و خانه ها و محل کار آنها مورد حمله و تخریب قرار می گیرد و گاه حتی آرامگاه های مردگان این گروه از هموطنان ما از تعرض به دور نمی ماند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در برابر سیاهه طولانی، اندوه بار و دهشتناکِ حق کشی های نهادینه شده در قوانین کشور ما علیه بهاییان، و بی عدالتی ها و فشارهای دستگاه های رسمی و غیررسمی در مورد این گروه از هموطنان ما شرمگینیم به دلیل اعمال جنایت ها و بی عدالتی ها و ما شرمگینیم به دلیل سکوت خود در برابر این اعمال.

ما امضا کنندگان این نوشته، از شما بهاییان، بویژه از قربانیان جنایت ها علیه بهاییان ایران، پوزش می خواهیم. ما بیش از این در برابر بی عدالتی در مورد شما سکوت نمی کنیم. ما در راه رسیدن به حقوق انسانی تصریح شده در منشور جهانی حقوق بشر در کنار شما می ایستیم.

باشد تا عشق و آگاهی را جایگزین نفرت و جهل کنیم.

پانزده بهمن ۱۳۸۷ - سوم فوریه ۲۰۰۹

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>